# چگونگی روند خلق اثر هنری در قالب «نظریّه تنزیل» مبتنی بر آرای صدرالمتألهین

محمدتقی یوسفی[1]
غلام‌رضا یوسف‌زاده[2]

## چکیده

برای به‌دست آوردن هنر اسلامی، توجه به نفس‌شناسی صدرا بسیار راه‌گشاست؛ در این چارچوب همان‌طور که باید انسان را در سیر خلق و معادش ـ یا قوس نزول و صعودش- شناخت، دو موضوع محوری در شناخت فلسفه هنر اسلامی، خلق و ادراک اثر هنری -قوس نزول و صعود اثر هنری- است. این مقاله با روش توصیفی تحلیلی، با هدف بررسی نیمه اول دایره وجودی اثر هنری (خلق اثر هنری)، در قالب «نظریّه تنزیل» تنظیم شده است. در این نظریّه گفته می‌شود:

اثر هنری، ریشه در ملکوت و شاکله وجودی خالق خود دارد و ایده اولیه اثر هنری، با پشت سر گذاشتن مراحل عقلی و صورت خیالی در ذهن، با کنش بیرونی به امری محسوس و متجسّد بدل می‌شود. این سیر نزولی به‌گونه‌ای است که سیری از اجمال به تفصیل را طی می‌کند و هر مرحله‌ی پایین‌تر، نازله مرحله بالاتر خود است. این سیر نه‌تنها آشکارکننده قوّت‌ها و ضعف‌های قوای ادراکی و تحریکی خالق خود است، بلکه ملکوت خالق خود را نیز آشکار می‌کند. نکته دیگر آن‌که: برای خلق اثر فاخر هنری، خالق اثر ضمن ضرورتِ داشتن مهارت لازم در تنزیل، باید به استکمال نفس خود بپردازد؛ چون هر خلق، متناسب با مرتبه وجودی خالق خود، صورت می‌پذیرد.

**کلید واژه‌ها:** نظریّه تنزیل، خلق اثر هنری، فلسفه هنر اسلامی، صدرالمتألهین، قوس نزول و صعود.

---

۱. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه باقرالعلوم yosofi@bou.ac.ir.
۲. دکترای حکمت هنرهای دینی uosfzadeh@gmail.com.

## مقدمه

برای خلق هنر اسلامی و متعالی، ناچار باید بر مبانی فلسفه‌ای تکیه کرد که هم آثار موجود را تبیین و هم چگونگی خلق آثار فاخر را مشخص کند. حال آن‌که باوجود میراث سترگ فلسفه اسلامی، هنوز فلسفه هنری متناسب با چنین کارکردی به‌خوبی تبیین نشده است. اما برای این مهم، یعنی به‌دست آوردن تکیه‌گاهی مطمئن برای حل مسائل اساسی در فلسفه هنر باید سراغ قله‌های فلسفه اسلامی رفت. بی‌شک برافراشته‌ترین قله، صدرالمتألهین است که توانست مشارب مختلف فلسفی عرفانی را در دستگاه فلسفی منسجم و کارآمد جمع کند. باید از این دستگاه فلسفی استنطاق نمود؛ به این معنی که سؤال‌های خود را عرضه و پاسخ‌های متناسب از آن استنباط کرد.

اما در میان مسائل فلسفه هنر، مسئله‌ی «روند خلق اثر هنری» از جایگاه کلیدی برخوردار است؛ چون تحلیل درست آن می‌تواند مسیر جریان خلق آثار هنری فاخر را روشن کند. اما ارائه «نظریّه تنزیل» در این مقاله به‌منظور تبیین روند خلق اثر هنری، ابتناء کاملی دارد بر تصویری که صدرا از نفس ارائه می‌دهد؛ و شامل مباحثی مانند «مراتب و نشئات وجودی نفس» و «قوای نفس» می‌شود. توضیح این‌که صدرا با اثبات «تجرّد خیالی قوّه خیال»، ارتباط بین مرحله طبیعی و عقلانی نفس را توضیح داده و روشن می‌کند که: نفس از حضیض طبیعت تا مراتب بالای وجود عقلانی خود، وجودی وحدانی، ممتد و گسترده است که مرتبه عالی آن در مرتبه دانی ظهور می‌یابد، مرتبه دانی در مراتب عالی مؤثر است و نفس در این مراحل ترفّع و تنزل دارد. با این نگاه، خلاقیّت نفس و ازجمله خلق اثر هنری، چیزی جز ظهور مراتب بالای نفس در مراتب پایین نخواهد بود.

در پیشینه مقاله حاضر، به دو دسته از مقالات می‌توان اشاره کرد:

اول: پژوهش‌هایی که در باب «فلسفه هنر از دیدگاه صدرا» به‌صورت کلی نوشته

شده‌اند. در این دسته، مقاله‌های زیر را می‌توان نام برد:

«**بازشناسی عناصر فلسفه هنر بر پایه مبانی حکمت صدرایی از زهیر انصاریان** (۱۳۸۵)»؛ نویسنده در این مقاله، ضمن بحث از امکان بازشناسی فلسفه هنر از منظر حکمت متعالیه تلاش می‌کند در ذیل عنوان‌هایی مانند: جایگاه هنر نزد صدرا، تعریف صدرا از موسیقی و شعر، فعل هنری و فاعلیّت هنری، نقش خیال در آفرینش هنری و هنر متعالی، به بازسازی تصویری چندتکه از فلسفه هنر در دیدگاه صدرا دست یابد.

«**حکمت متعالیه و هنر آسمانی از حسن مرادی** (۱۳۸۴)»؛ نویسنده در بخش ابتدایی این مقاله، مبتنی‌بر اصولی مانند اصالت وجود و وحدت تشکیکی وجود، تقسیم‌هایی برای هنر بیان می‌کند و در بخش دوم مقاله ضمن مرور بر نفس‌شناسی صدرایی، رابطه‌ی «خلق اثر هنری» و «مرتبه وجودی خالق» و نیز «جایگاه قوّه خیال در روند خلق اثر هنری» را بیان می‌کند.

«**درآمدی بر فلسفه هنر از دیدگاه فیلسوفان اسلامی از حسین هاشم‌زاده** (۱۳۸۵)»؛ این مقاله در چهار بخش تنظیم شده است. بخش اول اختصاص به ریشه‌شناسی واژه هنر، تعریف هنر و هنر نزد فیلسوفان اسلامی دارد. در بخش دوم، نویسنده به تعریف زیبایی، منشأ زیبایی، رابطه زیبایی و لذت می‌پردازد. در بخش سوم، محاکات و اقسام آن شمرده شده و در بخش پایانی، نقش خیال در هنر اسلامی گفته شده است.

دسته دوم: پژوهش‌هایی هستند که در باب خلاقیّت نفس، به‌خصوص نقش خیال در خلق اثر هنری بحث کرده‌اند. در این دسته، پژوهش‌های زیر را می‌توان نام برد:

«**نقش خیال در آفرینش آثار هنری از دیدگاه علامه طباطبایی از مهدی امینی** (۱۳۹۲)»: نویسنده ضمن طرح خیال متصل و منفصل و جایگاه قوّه خیال در قوای ادراکی نفس، به نقش قوّه خیال در آفرینش آثار هنری در چارچوب دیدگاه علامه طباطبایی پرداخته است.

«**نقش خیال در آفرینش هنری از علی‌رضا باوندیان** (۱۳۸۹)»: نویسنده در جمع‌بندی مقاله خود می‌نویسد: «عالم خیال رابطه بین عالم لاهوت و ناسوت است و عوالم بالا و متعالی به‌واسطه خیال منفصل، به مرتبه به صور محسوس تنزل می‌یابد و همین به هنرمند شأن خبری می‌بخشد. ولی از آسیب‌هایی که هنر در دوران جدید گرفتار شده آن است که متعلق خیال هنرمند در دره‌های نفسانیت سقوط کرده، بنابراین آثار هنری نمی‌تواند با مخاطب ارتباط برقرار کند.

«**سطوح خلاقیّت براساس حکمت متعالیه از جواد مداحی** (۱۳۹۶)»: نویسنده در این مقاله با بیان دو واژه‌ی کلیدی «خلق» و «ابداع» به نقش قوّه خیال در خلاقیّت نفس اشاره می‌کند و خلاقیّت را در دو قسم خلاقیّت متعارفه و متعالیه دسته‌بندی و آن‌گاه قسم اول را قالب سه عنوان تصرف در صور و معانی، محاکات محسوسات و محاکات معقولات توضیح

می‌دهد.

**«واکاوی جایگاه خلاقیّت هنری در حکمت صدرا با تکیه بر عالم امر و ابداع از محمد علی‌آبادی** (۱۳۹۱)»: نویسنده در این مقاله ابتدا به مفهوم خلاقیّت و ریشه فلسفی آن و نحوه صدور صور در نفس انسانی اشاره می‌کند و سپس جایگاه خلاقیّت هنری در چهار مرتبه ادراک محسوسات، اتصال به قوّه خیال، اتصال به عالم مثال و اتصال به عالم عقول بازخوانی می‌کند.

**«خلاقیّت انسان در فلسفه و عرفان اسلامی از سید محمد خامنه‌ای** (۱۳۸۱)»: در این مقاله عنوان‌هایی مانند خلق و ابداع، خلاقیّت و جانشینی انسان، قوّه خیال و خلاقیّت انسان، کیفیت خلاقیّت نفس در خارج، زیبایی‌شناسی و خلاقیّت هنری آمده است.

«**نفس و خلاقیّت‌های آن**» از سید مصطفی محقق داماد: نویسنده ضمن برشمردن دو نوع خلاقیّت نفس یعنی ابداع و خلق، به مبانی فلسفی خلاقیّت هنری نفس، پرداخته و سپس اختلاف افلاطون و ارسطو درباره هنر را به تفصیل شرح می‌دهد.

آن‌چه در این پیشینه بیان شد ازجمله مهم‌ترین و مربوط‌ترین نگاشته‌ها نسبت‌به موضوع این مقاله است. بررسی نمونه‌های یادشده نشان می‌دهد آن‌چه در هر دو دسته بسیار مورد توجه قرار گرفته، نقش قوّه خیال در آفرینش هنری است؛ ولی توجهی به کلیت روند خلق هنری و چگونگی مراحل خلق نشده است؛ درنتیجه تحقیقی نزدیک به‌عنوان یا محتوای مقاله پیش رو یافت نشد. افزون بر این، به نظر می‌رسد نظریّه «تنزیل» با سبک و سیاق و فروعاتی که در این مقاله ارائه شده، بدون پیشینه باشد.

در این مقاله با روش تحلیلی توصیفی به این پرسش خواهیم پرداخت که «فرایند و مراحل خلق اثر هنری مبتنی بر آرای صدرالمتألهین چگونه است؟»

## ۱ـ خلاقیّت

نقطه آغاز پژوهش‌های فلسفی دربارهٔ خلاقیّت، علم‌النفس است؛ یعنی پیش از هر چیز، نفس آدمی به‌عنوان منشأ خلاقیّت باید شناسایی شود. در فلسفه صدرا خالقیّت انسان در ادامه خالقیّت الهی است. در نگاه او انسان، خلیفه خدا در زمین و خلاقیّت او مثالی از خلاقیّت خداوند است. اصل خلافت و جانشینی انسان، بدین معنا است که خداوند از میان تمام موجودات جهان، فقط انسان را جانشین خود قرار داده است. (صدرالدین الشیرازی،۱۳۶۰: ص ۱۷۸)

صدرا معتقد است: انسان کامل به‌عنوان جانشین خداوند، خلاقیّتش نظیری از خلاقیّت باری‌تعالی است و هریک از افراد بشر، ناقص و یا کامل، نصیب‌شان از خلافت به‌اندازه استعداد آن‌هاست. به‌همین دلیل افراد برتر، مظاهر جمال و زیبایی صفات

خداوندند و افراد خردتر، زیبایی را در آینه پیشه و صنعت خود آشکار می‌نماید. (صدرالدین الشیرازی،۱۳۶۰: ص ۱۷۸)

این بیان صدرا ناظر به کلام خداوند در قرآن است؛ آن‌جا که به ملائک می‌فرماید که می‌خواهد مخلوقی را بیافریند که جانشین او باشد. سپس به فرشتگان امر می‌کند که به آدم سجده کنند (اسراء، ۶۱). اما خداوند در قرآن کریم دو نوع آفرینش را برای خود بیان می‌کند: اول «خلق» یعنی خلق اشیاء از مواد و دیگری «ابداع» یعنی آفرینش‌گری از «عدم». خداوند «ابداع» را با واژگانی نظیر «کن» و «امر» (یس، ۸۱ و ۸۲) بیان می‌کند. صدرا معتقد است همان‌گونه که خداوند دارای عالم خلق و امر و مُلک و ملکوت است، انسان نیز این دو نشئه وجودی را داراست؛ چون جوهره نفس انسانی ملکوتی و مملکت نفس مثالی از مملکت خداوند است.

> خداوند انسان را مثال ذات، صفات و افعال خود آفرید تا معرفت آن، نردبان صعود به قرب الهی باشد و مملکت نفس را شبیه مملکت خود قرارداد تا نفس در آن، هرچه می‌خواهد بیافریند و هرچه می‌خواهد اختیار کند. (صدرالدین الشیرازی، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۳۱۶)

عالم امر، عالمی است که در آن صور بدون نیاز به ماده و مصالح به‌صورت ابداعی و دفعی موجود می‌شوند.

> خداوند نفس انسان را به‌گونه‌ای خلق کرد که اقتدار بر ایجاد و خلق صور را داشته باشد و از این‌رو نفس انسانی را از سنخ ملکوت آفرید که دارای قدرت و سیطره است. موجودات ملکوتی قدرت بر ابداع و خلق صور دارند، اعم از این‌که صورت‌ها، عقلی و عاری از ماده باشند یا قائم به ماده. (صدرالدین الشیرازی، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۳۱۴)

پس نفس هم دارای دو نشئه خلق و امر است. اما خلاقیّت امری انسان، در خیال اتفاق می‌افتد و خلاقیّت خلقی، زمانی است که شیئی را با کنش بیرونی از مصالح می‌سازد؛ مانند ترسیم یک تصویر توسط رنگ روی بوم نقاشی.

### ۲- جایگاه قوّه خیال در خلاقیّت نفس

ملاصدرا، مانند ابن‌سینا برای انسان سه نفس قائل است: نفس نباتی، حیوانی و انسانی. (ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ص ٥٦) البته این بدان معنی است که نفس همه قوا را یک‌جا داراست و از وحدت و بساطت خارج نمی‌شود. (صدرالدین الشیرازی، ۱۳۸۲: ص ۳۱۵) و برای هریک از این سه نفس قوایی نام می‌برد: نفس نباتی دارای سه قوّه‌ی عمده‌ی غاذیه، منمیه و مولده است. نفس حیوانی دارای دو قوّه عمده‌ی محرِّکه (شامل شهویّه و غضبیّه) و مدرِکه است.

قوّه مدرِکه نیز خود دارای حواس ظاهری (بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و بساوایی) و حواس باطنی (حس مشترك، خیال، وهم، حافظه و متصرّفه) (صدرالدین الشیرازی، ۱۳۶۳: ص ۵۲۳) است. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶: ص ۲۲۴)

اما نفس انسانی دارای دو قوّه عقل عملی و عقل نظری است. (صدرالدین الشیرازی، ۱۳۵۴: ص ۲۷۵) در این میان یکی از مهم‌ترین قوایی که در خلاقیّت نفس، نقش ایفا می‌کند قوّه خیال است؛ صدرالمتألهین برخلاف شیخ‌الرئیس معتقد است قوّه خیال و صور خیالی، غیرجسمانی و دارای تجرّد مثالی‌اند. (صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۰: ج ۸، ص ۲۰۸)

اما دو قوّه خیال و متخیّله در کارکردهای خیال دخالت دارند. کار قوّه خیال، حفظ صورت‌های جزئی ادراک‌شده توسط حسّ مشترک است و کار متخیّله، تصرّف (به ترکیب و تجزیه) در صورت‌های جزئی و معانی ذخیره‌شده در خیال و حافظه است.

اگر بخواهیم **کارکردهای خیال** را با تفصیل بیش‌تری بررسی کنیم سه کارکرد را می‌توان برشمرد:

**اولین کارکرد:** حفظ صورت‌های محسوس، به‌مثابه خزانه حسّ مشترک است که نفس را از کسب ادراک جدید بی‌نیاز می‌کند؛ به این جهت انسان می‌تواند پس از گذشت هرچند زمانی طولانی، باز به این بایگانی ذهنی رجوع کرده و صورت محسوس مورد نظر را نزد خود حاضر کند. (صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۰: ج ۸، ص ۲۲۰)

**دومین کارکرد:** «واسطه‌گری» بین محسوس و معقول است. اساساً اثبات «تجرّد برزخی نفس» توسط صدرا، تصویر مشایی و اشراقی از نفس به‌عنوان موجودی دو ساحتی -متشکل از بدن و عقل- را دگرگون و برای انسان سه ساحت «مادی، خیالی و عقلی» تصویر کرد. همین شأن برزخی خیال، باعث می‌شود که خیال، کارکرد واسطه‌گری داشته و در تبدیل معقول به محسوس و محسوس به معقول نقش رابط را ایفا کند و اگر این پیوند و واسطه‌گری نبود هیچ معقولی محسوس و هیچ محسوسی معقول نمی‌شد. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ص ۱۹۴)

**سومین کارکرد:** از آنِ متخیّله است. کار متخیّله، ترکیب و تجزیه معانی و صور است. قوّه متصرّفه گاه به خیال رجوع می‌کند و صور موجود در آن را با هم ترکیب و تجزیه می‌کند و مثلاً اسب بالدار می‌سازد. (رضانژاد، ۱۳۸۷: ج ۲، ص ۸۹۴) یا در خزانه حافظه تصرّف کرده و معانی را ترکیب و تجزیه کرده به‌صورت استدلال می‌سازد و گاهی صور را در معانی ترکیب می‌کند و تفسیری نو از صورتی که بازنمایی می‌کند به دست می‌دهد. به‌طور مثال یک عکّاس باتوجه به زاویه دوربین، نورپردازی و پیش‌زمینه سوژه، می‌تواند معانی‌ای مانند بزرگی، حقارت و مرموز بودن را به سوژه اضافه کند.

### ۳- قوس نزول و صعودِ هستی و انسان

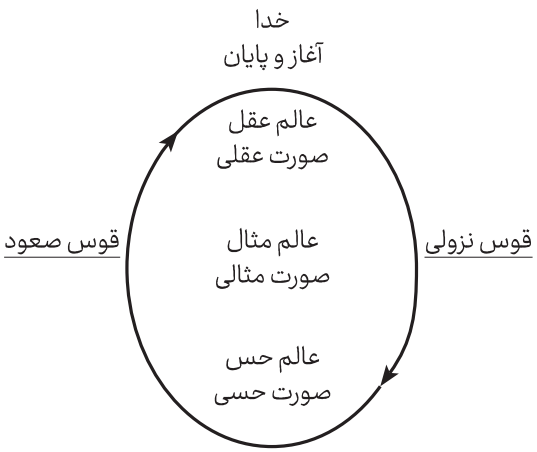


برای شناخت بهتر انسان در نظام هستی، ناگزیر باید خلق و معاد انسان را که از آن به قوس نزول و قوس صعود تعبیر می‌شود بررسی کرد؛ به‌خصوص که این بررسی در ترسیم چگونگی خلق و ادراک اثر هنری کارساز است. ولی قبل از آن باید نحوه بسط هستی از حق‌تعالی و شکل‌گیری دایره هستی در قوس نزول و صعود و مباحث پیرامونی آن را مورد دقّت قرار داد. در حکمت متعالیه، خداوند مبدأ و منتهای هستی است. هستی از خداوند تجلّی می‌یابد و دوباره به خداوند بازمی‌گردد. بنابراین، خداوند اول و آخر است. حکما برای نشان دادن این معنا، از شکل دایره کمك گرفته‌اند که در ترسیم آن، نقطه آغازین همان نقطه پایانی است. حال اگر این دایره را از وسط به دونیم تقسیم کنیم، دارای دو طرف خواهد شد، شامل دو قوس نزول و صعود. (صدرالدین الشیرازی، ۱۳۶۰: ص ۱۳) پس قوس نزول هستی با تجلّی خداوند آغاز می‌شود، تا در انتها به ناقص‌ترین موجودات برسد و در نتیجه عوالمی مانند عالم عقل (جبروت)، عالم مثال (ملکوت) و عالم ماده (ناسوت) شکل می‌گیرد.

صدرا بر اساس اصولی مانند «صرافت و بساطت وجود»، «تشکیک وجود» و «وجود رابطی معلول» معتقد است این عوالم ارتباطی وثیق با هم داشته و متطابق‌اند؛ تطابق این عوالم به این معنی است که مراتب پایین‌تر، رقیقه‌ی مرتبه بالاتر و مراتب بالاتر، حقیقت آن‌هاست. (صدرالدین الشیرازی، ۱۳۶۶: ج ۴، ص ۱۶۶)

اما از آن‌جا که انسان نسخه مختصری از عالم کبیر است و این‌دو با هم متناظرند (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۱: ص ۵۸۷) قوس نزول و صعود در هر دو عالم مشابه است و همان‌طور که می‌توان از قوس نزول و صعود هستی ممکن سخن گفت، به همان‌گونه می‌توان از قوس نزول و صعود و نیز نشئات وجودی انسان هم، سخن به میان آورد. بنابراین انسان نیز در قوس نزول از عالم الهی ناشی شده و پس از طی عوالم عقل و مثال، به عالم طبیعت می‌رسد و در قوس صعود، در جهت عکس نزول عوالم طبیعت، مثال و عقل را طی کرده تا به ملاقات حضرت حق برسد. (صدرالدین الشیرازی، ۱۴۱۰: ج ۶، ص ۲۹۵)

### ۴- خلق اثر هنری، نظریّه تنزیل (قوس نزول اثر هنری)

مشابه آن‌چه درباره خلق عالم گفته شد در مخلوقات انسانی هم قابل پی‌گیری است؛

مانند خلقِ یك مقاله كه انسان ابتدا معانی مورد نظر خود را در نظر می‌گیرد (ایده عقلی)، سپس برای بیان آن‌ها مقدمات و مؤخّرات بحث و چگونگی چینش را تصور می‌كند (صورت خیالی) سپس آن را صورت متنی محسوس درمی‌آورد. چنان‌چه ادراك این مقاله هم عكس مرحله خلق آن است، یعنی خواننده اثر، ابتدا كلمات محسوس را می‌خواند، سپس به صورت‌های خیالی و پس از آن به‌معنای كلی مقاله پی می‌برد. قوس نزول و صعود در خلق و ادراک اثر هنری نیز، بر همین منوال است. یعنی ابتدا ایده‌ای كلی و عقلی در ذهن هنرمند شكل می‌گیرد، سپس آن را جامه خیالی می‌پوشاند و پس از آن تبدیل به اثری محسوس و متجسّد می‌كند؛ البته با این تفاوت كه در اثر هنری شرط است كه صورت خیالی و اثر محسوس باید زیبا باشند. این روند در دو مرحله شكل می‌گیرد: اول از ایده عقلی تا صورت خیالی در ذهن و دوم از صورت خیالی تا اثر متجسّد، با فعل بیرونی.

## ۵- فروعات نظریّه تنزیل

### ۵-۱- تجلّی ملكوت انسان

هر عملی -ازجمله خلق اثر هنری- كه از انسان صادر می‌شود ناشی از شاكله وجودی اوست كه « قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ » (اسراء، ۸۴)؛ اما تصویرهای مختلفی از این ساختار وجودی به دست داده شده است. در یک تصویر، ساحات وجودی انسان به شكل هرمی است كه در نقطه قله آن، همه‌چیز به‌صورت جمعی است و هرچه به پایین‌تر به‌طرف قاعده هرم می‌آییم نفس در سه شاهراه كنش، دانش و گرایش به‌سوی كثرت پیش می‌رود. (مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ج ۲، ص ۲۹)

در تصویری دیگر: انسان در نقطه اوج خود «روح» نامیده می‌شود و از آن جهت كه به تدبیر بدن مشغول می‌شود «نفس»، سپس «عقل» و «قلب»؛ آن‌گاه قوای باطن و قوای ظاهر پدیدار می‌شود. در ترسیم دیگر، انسان دارای مقام غیب ذاتیّه، سپس اسماء و صفات و سپس قوای باطنی و آن‌گاه قوای ظاهریّه است. در تصویر دیگر: انسان دارای دو بعد ملكی و ملكوتی -یا ظاهریّه و باطنیّه، یا دنیویّه و اخرویّه- است كه مركز قوای ظاهر «عقل» و مركز قوای باطن «قلب» اوست. (خمینی، ۱۳۸۶: ص ۶۲)

در هریك از این ترسیم‌ها انسان از اجمال تا تفصیل، از وحدت تا كثرت و از باطن تا ظاهر امتداد دارد. بنابراین هر خلق انسانی گرچه در مقام كثرت و ظاهر آشكار می‌شود، اما در مقام باطن و حقیقت انسانی ریشه دارد. به این جهت آثار هنری نه‌تنها انعكاسی از قوای ظاهر انسان است، بلكه ظهوری از وجهه ملكوتیّه انسان است. پس همان‌طور كه می‌توان گفت هر اثر هنری تنزیل معنا، احساس و تجربه زیسته به محسوس است، می‌توان گفت تنزیل وجهه باطنی و ملكوتی انسان در ساحت ظاهر هم هست.

**۲-۵- خلق اثر هنری باتوجه به مرتبه وجودی**

گفتیم که صدرا نفس را وجودی سیّال می‌بیند که از حس تا عقل امتداد دارد و به‌حکم حرکت جوهری، هر لحظه در حال بالفعل شدن است و هر مرحله و منزلی را که طی می‌کند، ظهوری متناسب با آن مرحله وجودی دارد. یعنی کسی که در مرتبه خیالی‌ست، آثار او همان مرتبه وجودی را نشان می‌دهند و کسی که راه تکامل را طی کرده و به مرتبه عقل رسیده، آثار او نشان از همان مرتبه وجودی دارد. درواقع هنرمند با نگرش زیباشناسانه، جلوه‌ای از مرتبه وجودی خود را در قالب اثر هنری به ظهور می‌رساند.

با این‌وجود می‌توان پرسید که آیا رابطه بین مرتبه وجودی و اثر هنری ضروری و دائمی است، به طوری‌که گریزی از آن نیست؟ و اگر چنین است آثار هنری که گویی چندان سنخیّتی با مؤلفان خود ندارند و از حدّ مؤلف بالاتر یا پایین‌ترند را چگونه باید توضیح داد؟ چگونه می‌شود گاهی هنرمندی موحّد و دارای کمالات عقلانی، هنری سخیف تولید می‌کند و گاهی هنرمندی که بی‌اعتقاد است، هنری فاخر ایجاد می‌کند؟

برای توضیح و پاسخ به این پرسش مهم باید به این نکته توجه کرد که به نظر صدرا، انسان وجودی است ممتد، گسترده از حس تا اوج عقل و در این مراتب، تنزّلات و ترفعّات دارد. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۷: ص ۲۴۱) گاهی در اوج عقل است، گاهی در مرتبه حس و طبیعت. به این ترتیب کسی که در مرتبه عقلانی است، زمانی ممکن است به جهت غلبه شهوت یا غضب اثری بیافریند که در همان حدّ باشد و نشان از همان لحظه او دارد. مانند فرهیخته‌ای که در هنگام غلبه غضب، شعری در هجو کسی می‌سراید یا بر اثر گذر خاطری شیطانی، در لحظه چیزی بسراید که با همان لحظه و خاطر سازگار است. درواقع انسانی که در مراتب وجودی خود در رفت و آمد است، هنگامی‌که اثری می‌آفریند، رنگ و بوی همان لحظه، همان مرحله و زمان آفرینش را دارد.

نکته دیگر این‌که چون فعل و ازجمله خلق هنری، نوعی تجلّی و ظهور نفس است و نفس دائماً در حال ترفّع و تنزّل است، یکی از شرایط خلق هنری آن است که: نفس آمادگی این خلق را داشته باشد. به‌طور مثال: یک موسیقی‌دان یا شاعر، زمانی می‌تواند شعر یا موسیقی ناب خلق کند که حالی متناسب با آن داشته باشد. به همین جهت گاهی شاعری متبحّر در حال قبض و با اصرار و فشار، شعری بی‌روح و تصنّعی می‌سراید و گاهی بی‌اختیار چون ظرفی که لبریز می‌شود، اشعاری ناب می‌سراید. این مطلب همان‌طور که در باب هنرهای رحمانی مصداق دارد، در باب هنرهای شیطانی هم صادق است. چنان‌چه که برخی نوازندگان موسیقی‌های شیطانی، دست به اعمال شیطانی زده تا حس و حال لازم برای اجرایی مناسب را داشته باشند. باتوجه به این نکته روشن می‌شود که چرا گاهی هنرمندی در طول حیات هنری خود، به اوج و قلّه‌ای می‌رسد که بار دیگر تکرار آن برای او

میسّر نیست. درواقع او در شرایطی خاص به آمادگی می‌رسد که بار دیگر تکرار آن حال و آن آمادگی و حالت فیضان برای او امکان‌پذیر نیست. اگرچه ممکن است به جهت تسلط بر صنعت هنری، پخته‌تر شده باشد. پس این‌که اثر هنری منعکس‌کننده مرتبه وجودی هنرمند است، در مورد آثار متعدد و حاصل دوران یک هنرمند حتماً صادق است؛ ولی ممکن است در مورد یک اثرِ به‌خصوص، چه در مرتبه اعلی چه مرتبه اخس صادق نباشد.

نکته پایانی در این فرع آن‌که: از آن‌جا که خلق اثر هنری درواقع تجلّی و ظهور نفس است، پس برای ایجاد اثر هنری فاخر و دینی، هنرمند باید با استکمال عقل، نظر و عمل و ایجاد سعه‌ی وجودی خود، زمینه را برای خلق این آثار فراهم کند.

### ۵-۳- تنزیل، تجلّی است نه تجافی

همان‌طور که خلق و بسط عالم امکان از سوی ساحت ربوبی، به‌صورت تجلّی است با مراتبی که دارد -یعنی هر عالم پایین‌تر ظهوری است از عالم بالاتر- خلق هم در انسان، به‌صورت تجلّی است نه تجافی. یعنی ایده از عالم معقول پایین نیامده تا جامه خیالی بپوشد، پس تجافی صورت نگرفته، بلکه آن‌چه در عالم خیال انسانی شکل می‌گیرد، ظهوری است از ایده معقول؛ سپس همین صورت مخیَّل وقتی به‌وسیله حرکت اعضای بدن، در خارج متجسّد می‌شود اثر محسوس، ظهوری از آن صورت مخیَّل است. پس ارتباط مرتبه پایین‌تر با مرتبه بالاتر، از نوع تجلّی است، نه تجافی؛ و هر مرتبه پایین‌تر، ظهوری از مرتبه بالاتر است. از همین مطلب می‌توان رابطه بین فرم و محتوا را تحلیل نمود که: فرم، نازله معنا است.

### ۵-۴ - سیر از اجمال به تفصیل

همان‌طور که در جریان خلقت عالم، سیر از وحدت به کثرت است و نفس در هِرم هستی انسانی، از حالت «اجمال» در نقطه بالای هرم، به‌سوی «تفصیل» در قاعده پایین هرم امتداد پیدا می‌کند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ج ۲، ص ۳۱) در خلق هنری از زمانی که ایده یا احساس اولیه شکل می‌گیرد تا جایی‌که به اثر متجسّد بدیل می‌شود، سیری از اجمال به تفصیل طی می‌شود. یعنی ایده یا احساس اولیه‌ی یک اثر بزرگ، در ابتدا ایده و احساسی اجمالی است. سپس به‌صورت معنا یا احساسی تفصیلی‌تر درک می‌شود، و هنگامی‌که به ساحت خیال تنزّل پیدا می‌کند، ظهور خیالی آن، فرمی تفصیلی‌تر به خود می‌گیرد و وقتی به‌صورت امری محسوس تجسّد می‌یابد، تفصیلی‌ترین شکل خود را پیدا می‌کند.

البته این سیر در خلق آثار هنری، متناسب با فرم آن‌ها متفاوت است. به‌طور مثال این سیر در خلق یک دوبیتی به‌سرعت طی می‌شود، ولی در تولید یک سریال تلویزیونی، زمانی طولانی دارد.

**۵-۵- تنزّل رتبی نه زمانی**

این سیر از معنا یا احساس به اثر متجسّد، به جهت رتبی است. ولی به جهت زمانی، لزوماً حرکت از معنا به صورت مخیَّل و بعد «اثر محسوس» نیست. مثلاً: ممکن است نویسنده ابتدا ماجرای یك قتل را (صورت مخیَّل) در روزنامه‌ای بخواند و جذب شود. سپس هم‌زمان با تفصیل این ماجرا به معنایی که می‌تواند از این ماجرا منتقل کرد، فکر کند، و بین این ماجرا (صورت مخیَّل) و معنا، آن‌قدر رفت‌وآمد کند تا این دو را با هم سازگار کرده و آن را به نگارش درآورد. ممکن است در حین نگارش و باز در ماجراها و شخصیت‌ها (صورت مخیَّل) و نیز در معنایی که می‌تواند افاده کند (ایده عقلانی) آن‌قدر حک و اصلاح کند تا داستان به‌صورت نهایی خود جلوه کند. این روند در باب خلق یك نقاشی یا غزل نیز صادق است. چنان‌چه گفته می‌شود حافظ پس از سرودن غزل‌های خود، تا مدت‌ها دست به حک و اصلاح آن می‌زده است؛ پس آن‌چه از مراحل تنزّل گفته شده، ترتّب رتبی دارد نه لزوماً زمانی.

**۵-۶- ضرورت مهارت در تنزیل**

گفتیم که اثر هنری، تنزیل «معنا» یا «احساسی خاص» است، ولی لازم است گفته شود که هر هنرمند برای این تنزیل باید دو مهارت را داشته باشد: اول مهارت لازم برای تنزیل معنا یا احساسی خاص به‌صورتی خیالی؛ دوم: مهارت تنزیل این صورت خیالی زیبا به گونه‌ای مجسّم؛ (جوادی آملی، ۱۳۹۷: ص ؟) مثلاً هنرمند مهارت لازم در تراش سنگ برای مجسمه‌سازی یا ترسیم خطوط در نقاشی و مانند آن را داشته باشد. اگر شاعری بر واژه‌ها، یا کارگردانی بر مؤلفه‌های سبکی ساخت یك فیلم مسلط نباشد، تنزیل به‌درستی اتفاق نمی‌افتد. پس شرط تنزیل مناسب داشتن، مهارت لازم در دو ساحت تنزیل خیالی و حسی است.

**۵-۷- تنزیل ارادی و غیرارادی**

باید به این نکته توجه کرد که بخشی از این تنزیل خواست و مورد اراده هنرمند است و بخشی هم بدون خواست و اراده او اتفاق می‌افتد. این‌که هنرمند معنا و احساسی را در نظر می‌گیرد و تلاش می‌کند به اثری محسوس درآورد، آن بخش ارادی است؛ ولی این‌که خواسته و ناخواسته اثر هنری ملکوت، جهان زیسته، دغدغه‌ها، توانایی‌ها و ناتوانایی‌های او را نشان می‌دهد، آن بخش غیرارادی‌ست. حتی گاهی نه‌تنها هنرمند از این انعکاس آگاه نیست، بلکه نمی‌تواند تحلیل درستی از آن داشته باشد؛ مانند زمانی که منتقدی به بخش پنهان وجودی هنرمند پی برده به‌گونه‌ای که وی از شنیدن آن شگفت‌زده می‌شود. پس اگر گفته می‌شود اثر هنری می‌تواند انعکاس ملکوت و وجهه باطنی هنرمند باشد، تمام

آن با اراده‌ی هنرمند نیست. ناگفته نماند که گاهی هنرمند می‌تواند بخشی از وجود خود را به‌صورت ارادی پنهان کند (می‌تواند دروغ بگوید). چون هنرمند با تسلط بر نشانه‌ها و کدهایی که در اثر به کار می‌برد، می‌تواند چیزی را ارائه دهد که واقعاً به آن اعتقاد ندارد. پس در تنزیل و این‌که اثر هنری انعکاس وجودی هنرمند است، نقش اراده هنرمند اگرچه به‌صورت محدود، بسیار مهم است.

### ۸-۵- تنزیل یك احساس

در بحث تنزیل، باتوجه به شاکله‌ی سه‌بعدی انسان، همان‌طور که ایده عقلی که به ادراکی حصولی درک شده می‌تواند به «صورت خیالی» و سپس اثری متجسّد تنزیل شود، همان‌گونه احساسی چون شادی، ترس، غم و مانند آن -که به ادراک حضوری درک می‌شوند و بالفعل در نزد هنرمند وجود دارند- هم می‌تواند به‌صورت خیالی و سپس اثری متجسّد، تنزیل داده شوند؛ مانند تنزیل در موسیقی. البته ذهن قادر است که از ادراک حضوری مانند احساس غم و شادی، تصویری برداشته و در زمان دیگر آن تصویر را به‌عنوان ادراکی حصولی نزد خود حاضر سازد و هنرمند براساس آن، اثری -مثل قطعه‌ای موسیقی- بسازد.

### ۹-۵- تنزیل و منشأ ایده‌ها

در بحث از تنزیل، یکی از سؤال‌های مهم این است که ایده‌ها از کجا سرچشمه می‌گیرند؟ در سخنان اهل فن لااقل دو دیدگاه قابل بیان است.

**اول:** ایده‌ها ناشی از «الهام» به هنرمند است. این نظر بیش‌تر در باب شعر گفته شده؛ چنان‌چه در یونان باستان هم مطرح بوده. از نظر افلاطون، تا شاعر «الهام» نیابد نمی‌تواند دست به ابداع بزند. (کاپلستون، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۲۹۵) و منشأ این الهام‌ها هم الهه‌ی شعر یا «میوز» است. (افلاطون، ۱۳۹۸: ج ۲، ص ۵۳۵) مولوی هم بر این‌که شعر از طریق الهام به شاعر می‌رسد تأکید می‌کند. تو مپندار که من شعر به خود می‌گویم/ تا که هشیارم و بیدار یکی دم نزنم. (مولوی، ۱۳۹۶: ص ۱۲۳)

**دوم:** ایده‌ها ناشی از حساسیت ذهن خلّاق هنرمند است. این نگاه را می‌توان در توصیه‌های اساتید فن داستان‌نویسی به هنرجویان دید، که هنرجویان باید شاخك‌های حساس ذهن خود را تقویت کنند. (گرگانی، ۱۳۸۸: ص۲۴) چون چیزهایی را که دیگران نمی‌توانند ببینند یك داستان‌نویس باید بتواند ببیند و باید بتواند روابط بین آدم‌ها و محیط اجتماعی‌شان را به‌خوبی درك کند یا بتواند یك اتفاق روزمره و ملال‌آور را از زاویه جدید نگاه کند و آن را خارج از چارچوب‌های معمول قرار دهد. (گرگانی، ۱۳۸۸: ص ۲۶-۲۵) بر این اساس رؤیاها، خبرهای کوتاه روزنامه‌ها، خاطرات و قصه‌های کوتاهی که آدم‌ها تعریف

می‌کنند، حتی گفت‌وگوهایی که به‌طور اتفاقی شنیده می‌شود، به‌شرطی که از زاویه‌ای نو و در چارچوبی جدید به آن نگاه شود، می‌توانند منابع خوبی برای الهام هنرمند باشند.

اما نوع اول از ایده‌یابی (الهام) در نگاه صدرا قابل پی‌گیری است به این‌که نفس انسانی می‌تواند ارتقای وجودی پیدا کرده و بعضی از علوم را از مبادی علیا بگیرد. یعنی نفس انسانی چنان صیقل یابد که بعضی از علوم در صفحه ضمیرش منقّش شود و سپس در کارگاه متخیّله خود، آن را صورت‌سازی می‌کند. این همان است که قرآن از آن به وحی یاد می‌کند؛ مانند وحی‌ای که به مادر موسی می‌شود یا ممکن است این الهام، القائی از طرف شیاطین (انعام، ۱۲۱) باشد: « إِنَّ الشَّیاطینَ لَیُوحُونَ إِلی أَوْلِیائِهِمْ ».

این الهام یا القاء همان است که به‌عنوان خواطر رحمانی و خواطر شیطانی هم مطرح می‌شود. نوع این الهام‌ها و القاءها (خواطر) به جهت سنخیّت نفس آدمی با مبادی آن است. اگر جان پاك باشد، مورد خطاب ملائک و اگر ناپاك باشد، زمینه نزول شیاطین را فراهم می‌کند.

مشابه نوع دوم از ایده‌یابی (حساسیّت شاخک‌های حسی هنرمند) از منظر صدرا این می‌تواند باشد که ادراك انسان بسته به مرتبه وجودی است؛ اولیای الهی از همین دنیا چیزهایی می‌فهمند که دیگران نمی‌فهمند. آنان نظام لایه‌ای و تشکیکی هستی را درك کرده و می‌توانند از ظاهر به باطن عبور کرده تا به مبدأ هستی برسند. چنان‌که علی علیه‌السلام فرمود: «مَا رَأَیْتُ شَیْئًا إِلاَّ وَ رَأَیْت اللهَ مَعَهُ[1]؛ من چیزی را ندیدم مگر آن‌که خدا را با او دیدم.» (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۴: ج ۴، ص ۱۲۰)

خلاصه آن‌که براساس دیدگاه صدرا دو راه برای رسیدن به ایده اولیه می‌توان نشان داد: اول الهام و القاء از طریق ملائک یا شیاطین و دوم از طریق ارتقای وجودی و یافتن فهمی عمیق از هستی.

## نتیجه‌گیری

بررسی روند آفرینش اثر هنری برای این مهم است که ما را برای خلق آثار فاخر و نیز جستن نقایص آفرینش‌های هنری رهنمون می‌سازد. در این مقاله بیان شد که اثر هنری ضمن سرچشمه گرفتن از ملکوت خالق خود، روندی از ایده عقلانی و صورت خیالی را طی کرده تا با کنش بیرونی به امری محسوس و متجسّد تبدیل شود. در این روند تنزیلی، هر مرحله نازله و رقیقه‌ی مرحله قبل است و این روند تنزیلی نه‌تنها توانایی‌ها و ناتوانایی‌های وجودی خالق را آشکار می‌کند، بلکه آینه ملکوت خالق خود هم هست. نکته دیگر این‌که خالق اثر هنری بدون ارتقای وجودی خود -به جهت عقل نظری و تهذیب نفس- نمی‌تواند اثری فاخر بیافریند چون هر خلق متناسب با حدّ وجودی خالق اثر اتفاق می‌افتد. به‌علاوه این ارتقای وجودی خالق، اثر را مهیا می‌سازد تا بتواند مخاطب الهام‌های رحمانی شده و یا از چنان حساسیت وجودی برخوردار باشد که با نظر به بواطن آن‌چه دیگران تنها ظاهرش را می‌بینند، ایده‌هایی نو دریافت کند. نیز خالق اثر هنری برای ساخت اثری فاخر باید از دو مهارت تنزیل ایده عقلانی به ساحت صورت خیالی و نیز تنزیل این صورت خیالی به امری متجسّد برخوردار باشد. خالق اثر هنری باید آگاه باشد که اثر هنری نه‌تنها آن‌چه را که او خواسته بیان کند منتقل می‌کند، بلکه بسیاری از اموری را که او نمی‌خواهد بیان کند یا می‌خواسته پنهان دارد، ناگزیر آشکار می‌سازد.

آن‌چه در این مقاله آمده است تمام دستاوردهای «نظریّه تنزیل» نیست؛ بلکه در صورت توجه و امعان نظر، این نظریّه می‌تواند دستاوردهای فراوان دیگری به‌همراه داشته باشد؛ مانند این‌که تناظر میان تنزیل در خلق اثر هنری و تنزیل در خلقی که هنگام «رؤیا» ناخواسته اتفاق می‌افتد، می‌تواند بسیاری از زوایای تنزیل در خلق اثر هنری را روشن کند.

## منبع‌ها


۱. ابن‌سینا، حسین‌بن عبدالله (۱۳۸۵)، *النفس من کتاب الشفا*، قم: بوستان کتاب.

۲. افلاطون (۱۳۶۶)، *دوره آثار افلاطون*، تهران: خوارزمی.

۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۷)، *گفت‌وگویی پیرامون هنر دینی*، جزوه درسی.

۴. ـــــــــــ (۱۳۸۹)، *تفسیر انسان به انسان*، قم: اسراء.

۵. حسن‌زاده آملی (۱۳۷۱)، *عیون مسائل النفس*، تهران: امیر کبیر.

۶. خمینی، روح‌الله (۱۳۸۶)، *انسان‌شناسی در اندیشه امام خمینی*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه‌الله‌علیه.

۷. رضانژاد، غلامحسین (۱۳۸۷)، *مشاهد الاولولهیّه*، قم: آیت اشراق.

۸. صدرالدین شیرازی محمدبن ابراهیم (۱۳۶۶) *شرح اصول الکافی*، خواجوی، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی.

۹. ـــــــــــ (۱۳۶۰)، *اسرار الآیات*، خواجوی، تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه.

۱۰. ـــــــــــ (۱۴۱۰)، *الاسفار الاربعه*، بیروت: دارالاحیا.

۱۱. ـــــــــــ (۱۳۸۲)، *الشواهد الربوبیه*، سید جلال آشتیانی، قم: بوستان کتاب.

۱۲. ـــــــــــ (۱۳۵۴)، *المبدأ و المعاد*، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.

۱۳. ـــــــــــ (۱۳۶۶)، *تفسیر القرآن الکریم*، خواجوی، قم: بیدار.

۱۴. ـــــــــــ (۱۳۸۷)، *سه رساله فلسفی*، محقق آشتیانی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

۱۵. ـــــــــــ (۱۳۶۶)، *شرح اصول کافی*، خواجوی، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی.

۱۶. ـــــــــــ (۱۳۶۳)، *مفاتیح الغیب*، خواجوی، تهران: مؤسسه مطالعاتی و تحقیقات فرهنگی انجمن اسلامی.

۱۷. کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۸۸)، *تاریخ فلسفه*، ۹ جلد، تهران: علمی و فرهنگی.

۱۸. گرگانی، گیتا (۱۳۸۸)، *سوژه و خلق داستان*، آزما، ش ۶۶.

۱۹. محمدی ری شهری، محمد (۱۳۸۴)، *دانشنامه عقاید اسلامی*، قم: دارالحدیث.

۲۰. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۳)، *اخلاق در قرآن*، ۳ جلد، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه‌الله‌علیه.

۲۱. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۹۶)، *دیوان شمس*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.